



جعفر شهسروی

قد و نماز

ضرب المثل‌های هندی
(به زبان محاوره)



ketabtala

جعفر شهری

قند و نمک

(ضرب‌المثل‌های تهرانی به زبان محاوره)

باتجدید نظر کامل

شهری، جعفر، ۱۳۹۳-۱۳۷۸

قند و نمک: ضرب‌المثلهای تهرانی به زبان محاوره / نوشته جعفر شهری - تهران:

معین، ۱۳۷۸

۷۳۶ ص - (نورنگ عامه ۱)

ISBN 978 - 964 - 5643 - 50 - 6

نهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا (نهرستویسی پیش از انتشار).

۱. ضرب‌المثلهای تهرانی. ۲. ضرب‌المثلهای فارسی. الف. عنوان.

ق ۹ / ش ۸۶ / PIR ۳۹۹۶ / U ۳۹۸/۹

م ۷۷-۱۷۷۵۳

کتابخانه ملی ایران



انتشارات معین

روپوی دانشگاه تهران، فخرزای، قائم داریان، پوی ۳

www.moin-publisher.com

E-mail : info@moin-publisher.com



@moinpublisher



@moinpublisher

جعفر شهری

قند و نمک

چاپ اول : ۱۳۷۸

چاپ هشتم : ۱۴۰۰

شمارگان : ۵۵۰ نسخه

طرح جلد : ابراهیم حقیقی

عکس : مریم زندی

لیتوگرافی: سدف / چاپ: مهارت

این کتاب با کمال حمایت منتشر شده است.

تمام حقوق این اثر برای خانواده مؤلف و ناشر محفوظ است.

آماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستانها: ۶۶۴۱۴۳۰ - ۶۶۹۶۱۴۹۵

قیمت : ۲۴۰۰۰۰ تومان

فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار نویسنده
۱۵	حرفی آ
۴۳	حرفی الف
۱۱۵	حرفی ب
۱۷۷	حرفی پ
۱۹۷	حرفی ت
۲۲۵	حرفی ث
۲۲۷	حرفی ج
۲۳۹	حرفی چ
۲۵۵	حرفی ح
۲۷۳	حرفی خ
۲۹۹	حرفی د
۳۳۳	حرفی ذ
۳۳۵	حرفی ر
۳۴۹	حرفی ز
۳۶۵	حرفی س
۳۸۷	حرفی ش
۴۰۱	حرفی ص
۴۰۷	حرفی ض
۴۰۹	حرفی ط
۴۱۳	حرفی ظ
۴۱۵	حرفی ع

۴۲۷	حرفی غ
۴۳۱	حرفی ف
۴۳۹	حرفی ق
۴۴۹	حرفی ک
۴۸۱	حرفی گ
۵۰۳	حرفی ل
۵۰۹	حرفی م
۵۷۱	حرفی ن
۵۹۹	حرفی و
۶۰۷	حرفی ه
۶۴۹	حرفی ی
۶۷۵	فهرست ضرب المثل ها

پیشگفتار

پس از اتمام و چاپ کتاب شش جلدی تهران در قرن سیزدهم هنوز به نظرم می‌رسید چیزی از تهران بجا مانده که نیامده است و نمی‌دانستم چه باید باشد، اگرچه دیگر کتابهایم مانند طهران قدیم، شکر تلخ، گزبه و غیر اینها می‌توانستند مکمل آن باشند، تا سفری برایم به انگلستان پیش آمد.

سفری به اتفاق همسر به چند نظر: اول نشان دادن چشم که بینایشان رو به زوال نهاده در اینجا نتیجه‌ای که چگونگیشان معلوم شود به دست نیامده بود، و دوم دیدار از فرزند و عروس و تازه‌رسیده‌شان؛ در آخر پس از یازده سال در به روی خود از بار و اغیار بستن و کلنگ اندیشه به مغز زدن، استراحت و تعدد اعصاب بکنم.

استراحتی به آن قوت تصمیم درباره‌اش که در طول اقامت نه نگاهی به نوشته‌ای انداخته، نه قلمی به روی کاغذ کشیده، فقط خورده و خوابیده تجدید قوا بکنم، اما بدان نشان که به جای آن، مصداق (هرکه گریزد ز خراجات شام - بارکش غول بیابان شود) گردیده، هرچه زیاده‌تر به تعب و رنج تنهایی و بی‌همزمانی و کسالت تن و جان افتاده از زیادی کار بیهوده (حلاج گرگ) بشوم، که هر آینه واقعه‌ای که ذکرش خواهد آمد پیش نیامده بود مجبور شوم به هفته‌نرسیده مراجعت بکنم!

فرزند و عروس را نتوانم دیده حرف بزنیم که روزها هر دو غایب و به تلاش معاش باشند و در حضور نیز پسوم که از کم حرفی ذاتی مگر جواب سؤال بدهد و عروسم که انگلیسی و یا همه فارسی دانستنش به خاطر عدم تجانس بیان حرفی نداشته باشیم و اگر وقت و حوصله داشته باشند، زورکی و چند خط در میان مترجمان شده تلویزیون نگاه بکنیم و بگویم آسان از بی‌زیانی و بی‌همتنفسی و اکثراً من باشم و عیال که او به کار خانه و بچه که وبال شده بود مشغول و من به در و دیوار نگاه بکنم!

سه ساعت بعد از ظهر بود که به فرودگاه لندن رسیده، پس از سین جیم‌ها و تغیش و تجسس‌های دقیق مأموران فرودگاه که برایم سابقه نداشته بود و

مرخص شدن، به پسر و عروس و دو ماهه‌ی زبان درازشان هماپیون که به پیشواز و برای بردنمان آمده بودند پیوسته روانه‌ی منزل گردیدیم و در بین راه که گفتیم خدا لعنت کند بی ادب را که حتماً دزد و قاچاقچی و حامل بمب و اسلحه‌ای باعث این سختگیری شده است، چه باعث حفظ و حصار و در و دیوار و قفل و کلون برای همه دکان و خانه‌ها یک تن، یعنی دزد و ناپاک نخست شده است! اول تلافی دیدگام با تازه رسیده‌شان بود که با جسارت تمام می‌گفت من آمده‌ام که تو بروی! و در ورود به خانه، خوردن ناهار که با اختلاف ساعت مناطق ظهرشان بود و پس از آن کشیدن و گشودن بار و بسته و تا آخر شب و زیادتر از وقت همه شب که بیدار مانده سوا جدای اشیاء و بگذار و بردار بکنم.

روز دوم که نمی‌توانستم عاطل و بیهوده به سر ببرم و برای من که تا خود را دیده توانسته بودم به روی دو پا راه بروم همه در کار و بیگاری برایم بیماری آور بود، هنوز بیل را نگذارده باید کلنگ را برداشته، غربال را تنهاده سرنند را بلند بکنم. اطویشان را که درجه‌اش خراب شده بود و اجاق گازشان را که بد سوخته گُرگُر می‌نمود و یخچالشان را که جایش نامیزان و لق می‌خورد و درش جفت نمی‌شد و پرفک می‌گرفت درست و اتیارشان که تاریک بود و چراغ نداشت چراغ بکنم. به همین طریق روز سوم، قبل از ظهرش لبه‌های جرزهای دو طرف در گزارشان را که جلو بوده مانع درست باز شدن لنگه‌هایش بود و امکان گیر کردنشان به بدنه‌ی اتومبیل می‌شد تراشیده تا پهن شده سفره آجرهای سخت‌تر از خارایشان را چکش به سنبه و قلم بزَنم، و بعد از ظهرش چرخ‌های کالسکه‌ی بچه را روشن کاری و جارختی از جا درآمده‌شان را به دیوار محکم و بقیه‌اش لباس‌های چروک شده در چمدان را اطو بکنم، تا عروس و پسر آمده تلوزیون نگاه بکنیم، که مثلاً آمده نفس بکنم!

تلوزیون اینجا کاناالهای متعدد، برای ذوق و سلیقه‌های مختلف دارد و با روشن نمودن، مسابقه‌ی فوتبالی که در آن بود و چند نفر کشته شده تمدن غربیان و متعذبنین را معلوم می‌نمود را نشان می‌داد که مطابق میل نبوده گفتیم عوض بکنند و کانالی را گرفت که برنامه‌ی ادبی هنری پخش می‌نمود. پس از انعام برنامه‌ی قبلی‌اش که نفهمیدم چه بود، اول جوان کم‌سالی را در پشت میز نقاشی‌اش نشان می‌داد که برای اولین بار عرض هنر می‌کند و مردی را بر روی چهارپایه‌ای نشانیده از او پا هر دو دست و همگام با یکدیگر به گونه‌ی سپاه‌قلم شکل می‌کشید، در آن حد سرعت که حرکت مدادهاش به نظر نمی‌آمد و در ظرف چند دقیقه که تمام کرده بدان قید کمال که از او هکس برداشته بود و به تشویقش عکس‌ها برای روزنامه‌ها از او برداشته شد و تلفن‌هایی که به صورت مزایده برای خرید نابولیش به همانجا زده شد و یک نفر که بالاترین قیمت‌ها را اجازه داد و دوم مجری برنامه که اعلام ورود دو نویسنده که برای مصاحبه دعوت شده بودند نمود. دو نویسنده‌ای که به حسب اتفاق کتاب‌هایشان با هم منتشر شده بود و

پس از ورود و برخوردشان با هم که چگونه مثل دو عاشقی از هم دور افتاده یکدیگر را در آشوش کشیده بشاشت و خوشامد می‌کردند و پس از قرار گرفتن صحنه‌هایی از خریداران کتاب‌هایشان که چگونه برای خریدشان هجوم به کتاب‌فروشی‌ها داشتند و در دو نقطه‌ی دیگر که امضاء خواهانشان، کتاب‌هایشان را همراه هدایایی مانند دسته گل و گلدان و قاب عکس و تصاویر قلمی، از جمله تصویر خود نویسندگان که کشیده بودند، با کارتشان به در منازلشان تا بعداً رفته دریافت بکنند برده، به خدمتگارهایشان می‌سپردند؛ مثل این که آن کار از رسمشان بوده، و پس از آن که گفت و شنید نویسنده را با هم و با مصاحبه‌گر و ناشرینشان که قبلاً حضور یافته بودند و مجلس پذیرایی با سلیقه‌ای که برایشان ترتیب داده شده بود.

چقدر برایم نأسف داشت که زبان نمی‌دانسته نمی‌توانستم درک مطالبشان نموده باید حرف‌هایشان را تکه‌تکه و جویده‌جویده، که زورشان می‌آمد، از زبان عروس و پسر بشنوم و تا آنجا که نتوانستم فهم بکنم این که نویسنده‌ها هر یک تمجید کتاب طرف دیگر و از ناشرینشان که تشکر از چاپ کتابشان و ناشران تشکر از آنها که افتخار به خود و مؤسسه‌شان داده‌اند می‌کردند.

در اقامت یک ماهه‌ام دو برنامه‌ی دیگر در رابطه با ناشر و نویسنده از تلویزیون دیدم، یکی ناشری که به خاطر عقد قرارداد با نویسنده‌ای مهمانی داده بود. مهمانی مجللی، با حدود پیش از دوپست تن دعوتی و نطق مفصلی قبل از شام که اوصاف وی و کتاب او می‌نمود. دیگری ناشری که برای رفع خستگی نویسنده‌اش که کتابش نقطه پایان خورده آماده برای چاپ شده بود، و یلائی در بهترین نقطه‌ی خوش آب‌وهوای شمال لندن برایش اجاره نموده، انواع وسایل و سرگرمی و خوش‌گذرانی در اختیارش قرار داده بود.

روز قبل از مراجعتان هم بود که پسرهم گفت ناشری دیگر مسابقه‌ی اتومبیل‌دانی‌ای به افتخار نویسنده‌ای ترتیب داده که بعد از ناهار به تماشايش رفتیم، اما از موردش که به چه منظور و سودش به نفع چه کسی، یا کاری مخصوص شده بود نتوانستم سر در بیاورم، چه مجال تفحص نمانده فردای آن باید مراجعت بکنیم، اما هرچه بود جز این نمی‌توانست بودن که به خاطر تشویق و سپاس ترتیب داده شده بود.

مشهوداتی که هر یک برایم مقابله‌ی ذهنی‌ای باشد، تا جهت قیاس؟ برای هموطنان بیاورم!



سر شام که سفره‌ی آن طبق سنت وطنی و علاقه‌ی من بر روی زمین گسترده شده بود عروسم به تعارف گفت بیخشید آکا (آقا) اگر غذا پد شده است. جواب دادم خیلی هم خوب شده است، آدم گرسنه سنگ هم باشد می‌خورد، این که غذا می‌باشد برای فهم جمله‌ی آخرم اندکی به فکر فرو رفته گفتم: زبان فارسی چه جملات و ضرب‌المثل‌های شیرینی دارد! وبا فارسی و ادبیات آن به خوبی

آشناست، اما به درکشان باید تعمق و در جواب دادن قبلاً اندیشه بکنند، اندیشیدن قبلی‌ای در کلام که خاص همه انگلیسی‌ها بوده (اول اندیشه وانگهی گفتار) سر لوحه‌ی مکالمات و بلکه کلیه‌ی امورشان می‌باشد.

با شنیدن اظهارنظر و حسن ظنش درباره‌ی زبان و کلمات فارسی به خود گفتم جمله‌ای به این سادگی و پیش پا افتادگی که این گونه توجیهشان جلب بکند اگر بیّنات و محکاماتمان بشنود، چه اثر بر روی او خواهد گذارد؟!

زندگی‌شان ماشینی و از لطایف و ظرایف کلام به دور می‌باشد و اگر چیزهایی هم داشته بوده‌اند امروز فاسدشان هستند، در این حد که اگر ضرب‌المثل‌ها هم در محاوره بیاورند قبلاً قدیمی بودن آن را که بگویند: (یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید) گوشزد می‌کنند، اگرچه آنها نیز قوی‌ترین و پسر مغزترینشان در پیش کلمات ما به عیار نیست در برابر هست می‌باشد، در این نمونه که شیرین‌ترین و شیواترینشان که برایم گفته شد این که (بُزی خواست از نه‌ری بجهد، شهر عریض بود و در آن افتاد، چوپانش رسیده گفت قبلاً نمی‌توانستی آن را متر بکنی!؟)

که از آن به نسل جدید خودمان برگشته دیدم اینان نیز زیاده از ایشان نمی‌دانند، چنانچه ساده‌ترین کنایه‌گونه‌ها که بوی ضرب‌المثل بدهد برایشان لازم برمش معنی می‌گردد، در آن حد دورافتادگی از ظرایف کلام که در دو ساعت گفت و شنید حتی یک جمله که نمک اشاره کنایه یا چاشنی ضرب‌المثل خورده باشد در سخنانشان نمی‌آید، به همان‌گونه که هنوز چیزی از بین بسن خود و والدینشان نگذاشته کلمات ایشان برایشان نامأنوس و غالب سنن و آدابشان غیر قابل قبول و بسا از آنها که تعجب‌آور و غذاهایشان ناآشنا، اسم شوربا^۱، نخود آبشان^۲ خنده‌دار و کله‌جوش^۳ اشکنه^۴ شان مضحک و مسخره بشود، چه رسد به قدیمی‌تر از آنها مثل وسمه جوش^۵ و میبل سرمه‌دان^۶ و سیلف‌دان^۷ و جمعیات آن و این که بدانند چه فرهنگ سخن داشته با چه زبان حرف می‌زده‌اند! در این زمان که عروسم هنوز در حلاجی جمله‌ی اولی بود داغی سوپ

۱. آشی که از سبزی و خرده برنج، بدون ادویه و روغن برای بیماران به زکام و سرماخوردگی پخته، در آن کوفته‌ی ریز به اسم کوفته قلیلی می‌برزند.

۲. غذایی در نفوت نافهین، از گوشت ماهیچه و نخود. ۳. غذایی آب گوشت مانند از پیازداغ و تمناع خشک و نمک و زردچوبه که در آن کشک ریخته نان نرید نموده رویش گرده‌ی کوبیده پاشیده بخورند.

۴. پیازداغ و شنبلیلی خشک و لفلل زردچوبه و آب و تخم‌مرغ زده، یا زرده و سیب‌زمینی یا بدون آن. ۵. پیاله کوچک برای رنگ کردن موا مثل حنا که به ابرو می‌گذاشتند لب کنگره‌دار از مس یا قاشق کوچکی به اندازه‌ی قاشق جابجوری اما گرد که در آن وسمه جوشانده یا قاشقش آب وسمه را به روی رنگ (ساییده‌ی برگی) می‌دادند.

۶. میلی به قد دو چوب کبریت از عاج که با آن سرمه به چشم می‌کشیدند. ۷. ظرفی گلدان مانند با گلری تنگتر و دهانه‌ای گشوده از برنج یا مس یا نقره که در او خاکستر ریخته کنار دست بیمار برای افکندن خلط سینه می‌گذاشتند.

دهنش را سوزانده صدایش به آه و اوه برآمد و بی اختیار گفتم «صبری و فوتی» و وقتی پا درخواستش که خود نتوانست درک بکند برایش معنی نمودم اضافه کرد، مثل همین دو کلمه که با همه کوناهای هم دستور خلاصه گوئی و هم تعلیم غذا خوردن می‌دهد، و در اینجا بود که گم کرده‌ی خود یافته، گفتم همان را که از مطالب تهران می‌دیدم بجا مانده نیاورده‌ام ضرب‌المثل‌هایش می‌باشد، بر این تمایز که نه هر ضرب‌المثل که فرهنگ غنیمان مالا مال از آن و مشابه آن می‌باشد، بلکه آنها که از آنی تهرانیان بوده مهر تهرانی بودن به پیشانیان می‌باشد و گفتم بر این قلم و دفتر بیاورند و از همان سر سفره به یادداشت کردن پرداخته مشغولیاتم گردید. جمع کردنی کم نبود و موضوع نه مطلبی معین و آماده که از جایی به جای دیگر نقل بدهم، إلا آن که مترصد احوال بوده تا از چه حرف و کلام و موضوع و اتفاق و پیشامدی بتوانم چیزی استخراج بکنم.

به این ترتیب و همچنین با استفاده از حروف الفبا که هر یکشان سر لوحه‌ی چه کتابی، اشاره، استعاره، ضرب‌المثل می‌باشد توانستم در ظرف پانزده روز چند صد مطلب از حافظه بیرون کشیده یادداشت بکنم، اما چون به مرورشان پرداختم دیدم عوض ضرب‌المثل نامه، هزل‌نامه جمع می‌کنم، چه در محاورات تهرانی‌ها جز این‌گونه کلمات نمی‌بوده که از محیط و مریبان و معلمینشان مثل پدران و سلاطین و بزرگان دوران هرزه‌پسند صد و پنجاه ساله قاجاریه به ایشان رسیده بود، لذا کم مانده بود که از همشان دریده به دورشان افکنم، که به خود آمده گفتم مگر نه فرهنگ هر زمان نشان‌دهنده‌ی کلیات مردم آن دوران به طور اعم بوده که یکی از آنها طرز بیانشان می‌باشد، پس چه بهتر که این نیز به صورت خود ثبت بشود.

فرهنگ‌هایی که بد و خوب و خواه نخواه از قائد هر قوم به مردم آن اثر گذارده، به حکم (الناس علی دین ملوک) و (هر عیب که سلطان بپسندد هنر است) تبعیت می‌کنند و از قاجاریه که مثل دیگر کارهایشان در جهت کردار و گفتار، افعال زشت و مصطلحات رکبک مانده بود، چه در مرغوبیت و مورد پسند سرانشان بوده.

مطالب کتاب، از زشت و زیبا آنها نیست که به زبان تهرانیان می‌آمد، و وجه تمایزشان بر ضرب‌المثل‌های دیگر شهرستان‌ها و بلاد. اشاره‌ی زیر، که کسی از ملک‌الشعراى بهار فرق کلام سعدی و حافظ را پرسید؟ جواب داد: آنچه که خواندی و در حال فهمیدی از سعدی و آنچه که برایت لازم به تأمل آمد از حافظ می‌باشد، و نیز آنچه که به نشاط آورد از سعدی و آنچه به خودت فرو برده و به تفکر کشید از حافظ می‌باشد.

به این قرار که آنچه رو به زکاکه و هزل داشته باشد ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات تهرانی‌ها و آنچه که نداشته یا رقیق‌تر داشته باشد، به نسبت دوری و نزدیکی‌شان به پایتخت، زشتی‌شان دورتر و نزدیک‌تر به آنها می‌باشد، چه

پایتخت مسکن و مأوی سلاطین و بزرگان و تأثیر حرکات و افعالشان بر روی مردم زیادتر و وقتی لذت بخش ترین اوقات حیات ایشان زمانی باشد که با دلقک و مسخره و هرزه درای و فسقه، فجره سر و کار داشته حرکات سخیفشان دیده سخنان عنیفشان استماع بکنند و به هر اندازه که آن زشت و رکیک قوی تر و موهن تر، به همان مقدار شادتر و سر دماغ تر بشوند مردم نیز تبعیت بکنند در دو نمونه‌ی زیر که محترمانه تر نشان باشد اول، تیز علی گوزو در نزد سر و سرورشان (ظل الله، جهان مطاع ناصرالملک و المله) که چون بتواند مارش نظامی او را وسیله‌ی تیز اجرا نموده در برابر مهمانان داخلی و خارجی اش تا ده دقیقه پا بر زمین کوبیده، پا هر کوبیدن پا ضربه‌ای داده از آن مفتخر به لقب امین حضور بشود و دیگر زن بدکاره‌ای به اسم کوکب سبیلو که چون بتواند طبق شناخت ذوق او چنان به خود جرأت بدهد که لثبرهای خود را سرخاب سفیداب کرده چشم و ابرو کشیده جلوش بالا پائین انداخته بر قصد و بخواوند (شاه خوشگل جونم بخور از ک...) و او از خنده روده‌پُر شده، تا آن حد مشعوف شود که عصای مرصع خود به او پیشکش بکند!

پس وقتی مشرب و سلیقه‌ی سلاطین دورانی چنین و کار رکاکت و فضاخت تا آن حد جا داشته باشد روشن است دیگران هم تقلید نموده طرز پیاشان به همان مبنا و رشحات گفتارشان به حکم مرغوبیت، به متابعت از همان احوال بشود، علی‌الخصوص که استمرار داشته تنها یک دوره‌ی آن پنجاه سال گردیده برایش بیت (گفتم به فلک که حیز پرور شده‌ای؟! گفتا که علی‌الناس علی دین ملوک) ساخته بشود.

لذا با کنکاش در اینگونه گذشته‌ها بقیه‌اش را در مراجعت پی‌گیر گردیدم اما نتوانست به جایی که نظر من به آن بود ختم بشود که راهی بود بی‌پایان و کاری به آخر نرسیدنی که به هر جا می‌خواستم آن را قطع بکنم چند و چند دیگر به ذهن می‌آمد و دریافت این نتیجه که این رشته سر دراز داشته، نه به آخر این سال که قول تحویل داده‌ام، بلکه دهها سال دیگر هم اگر عمر بوده بخواهم ثبت بکنم نقطه‌ی پایانشان نتوانم زد و بهتر این که نظر ناشر آن پذیرفته در جایی قیچی اش بکنم. و اما مطالب کتاب به سه قسمت می‌باشد. قسمی اصیل، یعنی آنهایی که متولد تهران و وسیله‌ی خود تهرانی‌ها ساخته شده است. دوم آنهایی که از اطراف داخلشان شده مطابق با ذوق تهرانی‌ها داشته سجل تهرانی شدن گرفته‌اند، در دو علامت و نشان، اولی در لغو و ناپسند و آنهایی که رو به اسافل و ورود و صدور به آنها داشته باشند! دومی آنهایی که میان هزل و جد بوده، کمتر نظر به قبیح می‌کنند و این که هر دو به بیان محاوره، به همان گونه که در گفت‌وشنید عوام می‌آید می‌باشد، و سوم آنها که کتابی و ادیبانه بود، توسط اهالی علم و کتاب، امثال نقال‌ها و سخنورها و اهل منبر و تمزیه‌خوان‌ها و نوحه‌خوان‌ها و شعرا و متشاعران، به همان طرز بیان کتابی که از ایشان رسیده بود.

QAND-O-NAMAK

DJAAFAR SHAHRI



MoIn Publications

